

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

کلام در اثبات بعض امور خارجیه به کتابت بود که گفتیم در راستای اثبات آن به برخی از ادله خاصه راجع به اعتبار وصیت نامه کتبی استناد شده و از آن الغای خصوصیت شده، مثل این که بگوییم وصیت نامه در فقه معتبر است بعد بگوییم وصیت نامه خصوصیتی ندارد یا بگوییم شهادت نامه معتبر است بعد بگوییم شهادت نامه خصوصیتی ندارد.

برای اثبات حجیت وصیت مکتوب به ادله ای استناد شد که در جلسات قبل مرور کردیم، یک روایت دیگری هست که جناب ابراهیم بن محمد الهمدانی آن را نقل کرده که حکایت از مکاتبه ای با معصوم علیه السلام دارد و متن روایت این است: « قال: (کتبت إلی ابی الحسن علیه السلام رجل کتب کتابا بخطه ولم یقل لورثته: هذه وصیتی ولم یقل انی قد اوصیت الا انه کتب کتابا فیه ما اراد ان یوصی به هل یجب علی ورثته القیام بما فی الکتاب بخطه ولم یأمرهم بذلك؟ فکتب علیه السلام ان کان له ولد ینفذون کل شیء یجدون فی کتاب ابیهم فی وجه البر أو غیره» (من لایحضر ج 4 ص 198)

این حدیث را شیخ صدوق (ره) به اسناد خودش، نقل کرده که بر اساس آن که در آخر کتاب الفقیه آمده می فرماید: و ما کان فیه عن ابراهیم بن محمد الهمدانی فقد رویته عن احمد بن زیاد ابن جعفر الهمدانی عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن ابراهیم بن محمد الهمدانی، بارها این جا عرض کرده ایم که در مورد جناب هاشم که پدرش «ابراهیم بن هاشم» است، ملاحظات رجالی مربوط به او مخل به اعتبار راوی نیست لذا سندی که مرحوم صدوق نقل کرده، معتبر است ضمن این که همین حدیث را جناب شیخ الطائفه با اسناد خودش از محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده یعنی محمد بن احمد بن یحیی عن عمر بن علی عن ابراهیم بن محمد الهمدانی (تهذیب ج 9 ص 242) که به نظر می رسد هر دو طریق بلاشکال است.

اما از جهت دلالتی راوی می گوید: من خدمت امام ابوالحسن (ع) (منظور امام موسی بن جعفر (ع) است چون مطلق است و اگر ابوالحسن الثانی باشد مشهور آن است که منظور امام رضا (ع) است و اگر ابوالحسن الثالث

معروف امام هادی (ع) است) نامه نوشتیم (مشهور این است که ابراهیم بن محمد الهمدانی را از اصحاب امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) دانسته اند که اگر این مکاتبه با امام هادی (ع) باشد منظور ابوالحسن ثالث است ولی مرحوم شیخ طوسی یک نقلی دارد که ایشان از اصحاب امام هشتم هم بوده است ولی چون تاریخ ولادت راوی روشن نیست لذا مراد از ابوالحسن فی الجمله معصوم علیه السلام است).

مضمون حدیث این است که می‌گوید: من به امام (ع) نامه نوشتم و سؤال کردم، فردی یک متنی را با خط خودش نوشته و می‌خواسته که آن را به عنوان وصیت خودش اعلام کند ولی به وارثش نگفته که «هذه ما فی الصحیفه وصیتی» و همچنین اصلاً نگفته که من وصیتی کرده‌ام و به آن عمل کنید. راوی سؤال می‌کند که آیا بر وارث واجب است که به این وصیت عمل بکند یا خیر؟ محل استشهاد پاسخ امام علیه السلام است که می‌فرماید: «ان کان له وَلَدٌ ینفذون...» از این عبارت برخی این طور استدلال کرده اند که این یعنی امام می‌فرماید: اگر وارث دارد، وارث باید ما فی الکتاب را تنفیذ کنند و در وجوه بر یا هر چیزی که محظور شرعی ندارد باید به وصیت عمل کنند پس اگر معنای حدیث این باشد که ینفذون یعنی باید تنفیذ کنند که جمله اخباریه در مقام انشاء باشد معلوم می‌شود که آن مکتوب معتبر بوده است.

به نظر می‌رسد این وجه دریافت از روایت درست نیست:

1- اولاً چنانچه آن وصیت فی حدنفسه معتبر بود، برای اعتبارش چه نیازی به تنفیذ وارث بود؛ فرض کنید من دو شاهد گرفتم و وصیت کردم بعداً وارث آیا لازم است که وصیت مرا تنفیذ بکند؟ خیر، بله اگر وصیت به مازاد بر ثلث باشد در غیر واجبات مالی، به نسبت به مازاد تنفیذ می‌خواهد ولی اصل مکتوب اگر به عنوان وصیت معتبر باشد تنفیذ وارث ضرورتی ندارد بلکه باید به وصیت عمل شود لذا برخی از حضرات فقها فرموده‌اند: که مراد از این عبارت این نیست، مثلاً علامه در تذکره می‌فرماید: منظور این است «ان کان له ولد ینفذون شیئاً منه وجب علیهم أن ینفذوا کل الشیء» یعنی اگر چنانچه وارثی در بین است که این وارث می‌گوید: این خط موصی و مورث است و وصیت او است و ما قبول داریم، حالا که اعتراف کرد نؤمن ببعض و نکفر ببعض ممکن نیست، چون وصیت یک مجموعه بیشتر نیست و نمی‌توان هرچه به نفع وارث بود را انتخاب کرد، لذا تعبیر مرحوم علامه این است که اگر وراثت به اعتبار وصیت اعتراف کردند باید به کلش عمل کنند، بنابراین در صورت اعتراف، نشان نمی‌دهد که نفس کتابت معتبر است بلکه نشان می‌دهد شناخت این‌ها و معرفت آن خط و قرائن علم آور که این مکتوب را وصیت دانسته است، این معتبر است. پس با قرائنی که گفتیم این حدیث از این منظر به کار می‌آید که وارث اگر تنفیذ کرد یعنی اگر تأیید کرد که این خط، خط موصی است و او به این مطالب انشاء وصیت است چون علم عرفی وعادی به جهت وصیت لدی الوارث حاصل شده، آن مکتوب از این جهت معتبر شده و حجت است والا لو خلی طبعه چنین نیست.

در حدیث می‌فرماید: شخصی نوشته و به وارث نگفته که این وصیت نامه من است، البته این معنایش مقداری با وضع موجود متفاوت است؛ امروز کسی فرم وصیت نامه می‌گیرد و تحت عنوان وصیت نامه می‌نویسد و امضا می‌کند ولی کسی یک نوشته دارد که به فلانی فلان مقدار بدهید و حسینیّه بسازید ولی نگفته این وصیت نامه من است.

نکته دیگر آن است که گاهی فردی وصیت نامه می‌نویسد ولی بعداً به وارث گفته که من وصیتی نوشته‌ام و کاغذها نزد زید است ولی در حدیث این حالت نیست بلکه بعد از مرگش کاغذی در بین وسائش پیدا کرده‌اند، منتها عبارت این است که «الا انه كتب کتابا فيه ما اراد ان یوصی به» این عبارت خیلی دقیق است، می‌گوید: چیزهایی نوشته که می‌خواست به آن وصیت کند؛ یعنی از خود این الفاظ مکتوب قصد انشاء وصیت نشده است بنابراین اگر بگوییم چنین مکتوبی که قصد انشاء وصیت در آن نیست را امام می‌فرماید: خود به خود به عنوان سند وصیت معتبر است مشکل پیش می‌آید؛ بلکه این که وارث تنفیذ کنند یعنی وارث به سبب امارات و قرائنی بدانند که آن مکتوب مورد انشاء مورث بوده و این نوشته را قرار بوده که بعداً اعلان کند که این وصیت است و از این جهت که بعداً می‌خواسته بگوید، الان برایشان یقین به این جهت حاصل شد، الان اطاعت از وصیت لازم است ولی از نفس مکتوب بخواهیم اعتبار وصیت را احراز کنیم ظاهراً مشکل است و نمی‌توانیم چنین نتیجه‌ای را بگیریم.

روی این مبانی این حدیث هم دلالتی بر این که وصیت نامه کتبی لوخلی و طبعه حجت باشد از آن استفاده نمی‌شود بلکه جهت اعتبارش قرائن و امارات خواهد بود که معد برای علم عرفی عندالوارث است.

و الحمد لله رب العالمین